

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم

بدین بوم و برزنده یک تن مباد
از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Human rights

حقوق بشر

علی صدارت
۲۰ جنوری ۲۰۱۴

تحلیلی روانشناختی بخشی از جامعه ایرانیان

(۲)

بخش اول این نوشتار را، با بررسی خشونت‌هایی در داخل زندان‌های رژیم جمهوری اسلامی ایران و آسیب‌های آنها بر هموطنان شروع کردم و از ریشه‌یابی، به رفتارشناسی و سپس به تشخیص و درمان پرداختم. در این بخش به بررسی آسیب‌های ناشی از خشونت‌هایی که شب و روز همه ما ایرانیان، هموطنان‌مان در خارج از زندان‌های رسمی و غیررسمی رژیم ولایت مطلقه فقیه، در درون و بیرون مرزهای ایران، با آنها روبه رو هستیم می‌پردازم.

رشته‌های دانشگاهی علوم انسانی جدید، از جمله رشته‌های جامعه‌شناسی و مردم‌شناسی، اقتصاد، و... به اهمیت ریشه‌های روانشناختانه امور و وقایع سیاسی و اجتماعی و اقتصادی و فرهنگی پرداخته است. شاید بیشترین بازتاب تأثیرات این گونه مطالعات را بتوان در رشته‌های اکادمیک مربوط به رسانه‌های گروهی مشاهده نمود که تلاش دارم آنها را به زبانی ساده در اختیار خواننده این قلم، قرار دهم. نقش بسیار مهم رسانه‌ها در ایران و نیز در دنیا، در سرنوشت امروزه شهروندان ایران و دنیا، به سادگی مشهود و به آسانی ملموس است.

خواننده این قلم، خود نیز می‌تواند در تجربیات روزانه خویش مثال‌های فراوانی از اثراتی که حالات روحی و روانی یک فرد بر رفتار و کردار وی دارد را مورد مشاهده و بررسی قرار دهد. لازم به یادآوری است که حالات روحی روانی هر فرد، مسلماً به خود وی منتهی نمی‌گردد و به نوبه خود بر افراد دیگری که با آن فرد در تماس مستقیم و غیرمستقیم هستند نیز به درجات مختلف اثر می‌گذارد. برای مثال شخصی که دچار بیماری اضطراب است، ترس و وحشت مزمنی که بر روحیه وی حکمفرما است، در امور ساده روزمره‌اش هم تأثیرگذار است. مثلاً فردی به علت ابتلا به بیماری اضطراب و ترس از فضاهای بسته و ازدحام و خفگی، برای رفتن به طبقات دیگر ساختمان، نتواند مانند بقیه مردم از آسانسور استفاده کند و همیشه مجبور باشد از پله‌ها استفاده نماید. مسلماً اگر این بیماری، عارض مادر و یا پدری باشد، چه بخواهند و چه نخواهند آن ترس و وحشت بی‌مورد را به فرزندان خویش و بقیه خانواده القاء و تلقین و منتقل می‌کند. ظاهر قضیه هم ممکن است قابل قبول به نظر بیاید. این که مثلاً پدری و یا مادری همیشه به فرزندش بگوید که امکان خراب شدن آسانسور موجود است و خطرناک است و نتایج فاجعه‌بار و جبران‌ناپذیری را به همراه دارد و احیاناً مثال‌های زنده ترسناک و وحشت‌انگیز هم از این گونه "فاجعه"ها بیاورد، بدون تردید در روحیه فرزند اثراتی مزمن خواهد گذاشت که می‌تواند در تمام زندگی آن فرزند اثری مهم و منفی داشته باشد و حتی چه بسا که به نسل بعدی

هم منتقل شود. اینگونه ترساندن‌ها و ترسیدن‌های مزمن و تکرار شونده، متأسفانه همیشه فقط به همان یک مورد، در این مثال آسانسور، خلاصه نمی‌شود و بعضی افراد ممکن است کلاً روحیه‌ای شکننده و ترسو و منفعل پیدا کنند. جامعه از مجموعه افراد، با خصوصیات روحی هر کدام از آنها، تشکیل می‌شود. با به یاد داشتن این گونه مثال‌ها در سطح افراد و خانواده‌ها، می‌باید به بررسی جامعه پرداخته شود، و در این صورت تشابهات حیرت‌آوری را در سطح جامعه و رفتارشناسی ملی می‌توان دریافت. افراد خوش‌سابقه و متشخص جامعه سیاسی که امکانات رسانه‌ی شدن در اختیارشان قرار می‌گیرد، مصداق همان والدینی که در مثال فوق آورده شد را دارند. همان‌طور که آن والدین مسلماً از روی عمد به فرزند خود توصیه شر نمی‌کنند، آن دسته از افراد سیاسی هم که با ترساندن مردم، جامعه را به سکون و انفعال می‌خوانند، قصد سوئی ندارند ولی در عمل آن فرزند، خود را در چهار چوب ترس محصور و از امکانات موجود بی‌بهره می‌کند، و آن جامعه و ملت، به دست خود، خویش را در زندان رژیم محبوس و از استقلال و رشد و آزادی، بی‌نصیب می‌کند. توجه داشته باشیم که در جو خفقان و سرکوب رژیم ولایت مطلقه و با امکانات و بودجه هنگفتی که برای مغزسوئی در اختیار دارد، آن عده از مخالفان رژیم "رسانه‌ی" می‌شوند که حتی در عین مخالفت ظاهری، نادانسته در جهت منویات قدرت داخلی افکار متوحش خود را می‌گویند و می‌نویسند. رسانه‌های خارجی هم (که اکثراً توسط افرادی که از همین گونه مخالفان رژیم هستند و به خارج از کشور آمده‌اند، اداره می‌شوند) منویات قدرتهای خارجی را اشاعه می‌دهند. با یادآوری تاریخ معاصر میهن، آیا در ذهن خواننده شکی مانده است که قدرتهای خارجی واقعاً خواستار برقرار و استمرار مردمسالاری در ایران نیستند؟ آیا خواسته قدرتهای داخلی و خارجی هر دو، برپائی و پیشبرد و پویائی مردمسالاری در ایران است و یا پیشبرد فتوای "حفظ نظام از اوجب واجبات است"؟ نظامی که با کمی جرح و تعدیل و با تعویض مهره‌ای با مهره‌ای دیگر، توسط بی‌کفایت‌ها و بی‌لیاقت‌ها اداره شود تا قدرتهای خارجی و داخلی بتوانند با خشونت‌گستری، به تاراج وطن ما ادامه دهند.

به مواردی بالینی بازگردیم. انسانها در شرایط ترس و فشار و تنش، واکنشها و رفتارهای متفاوتی از خود بروز می‌دهند. دو مثال واقع را درباره همین آسانسور و از کار افتادن آن می‌آورم. در یک حادثه، شخص مورد نظر بعد از خراب شدن آسانسور و محبوس شدن در آن برای خلاصی از وضعیت حادث، تلاش می‌کند با ابتکار و خلاقیت، راه حل مناسب را پیدا و به عمل درمی‌آورد و مأموران مربوطه را باخبر می‌کند و بعد از اینکار با آرامش به خواندن کتابی که اتفاقاً همراه داشته است می‌پردازد و بقیه حاضران را هم به آرامش و چاره‌یابی می‌خواند، تا کمک از راه برسد. در موردی مشابه، شخص دیگری با باختن روحیه خود و ترس مفرط، حتی راه‌های ساده تماس با بیرون را هم نمی‌تواند در مغز خود حل‌جلی کند و استعداد ابتکار خود و دیگران را کور می‌کند و از شدت ترس و تنش، سرنوشتش به خطراتی مانند سگته، نزدیک می‌شود و ترس را به تمام کسانی که همراه او محبوس شده‌اند نیز سرایت می‌دهد و توانائی‌های بقیه را هم خدشه‌دار می‌کند.

ترس و فشار و تنش در سیستم اعصاب تغییرات هورمونی ایجاد می‌کند و اگر جنبه مزمن به خود بگیرد، می‌تواند بعضی افراد را به بیماری‌های عصبی و روانی، از جمله افسردگی و اضطراب مبتلا کند. در امریکا، بیماری‌های روانی در ارتش‌یانی که در خشونت و تخریب دست داشته‌اند و از جنگ برگشته‌اند، بسیار شایع است. در بعضی آمارهای ارائه شده در این جمعیت، تعداد تلفات انسانی به علت خودکشی و یا دیگرکشی از تعداد تلفات سربازان امریکائی حین عملیات جنگی، افزون گشته است. خشونت‌های خانوادگی، کتک زدن‌ها و مجروح و معلول کردنها و کشتن زنان و فرزندان، زنگ خطر عوارض جنبی محتوم اعمال خشونت را بلندتر از پیش به صدا در آورده است. در مورد روانشناسی اجتماعی همین جامعه امریکا اگر بخواهیم مثال دیگری بیاوریم، می‌توانیم از سرخوردگی جامعه امریکائی به علت جنگ ویتنام مختصری بگوئیم. این سرخوردگی در حکومت آقای کارتر و بحران گروگانگیری

سفارت امریکا در ایران به اوج خود رسید و از دلایل مهم به ریاست جمهوری رسیدن آقایان ریگن و بوش و همفکران آنها و بر قدرت شدن نومحافظه‌کاران امریکائی در قلمروهای سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و اجتماعی گردید. تبعات این روانشناسی، به امریکا محدود نشد و می‌بینیم که همزمانی به قدرت رسیدن امثال خانم تاچر و آقای بلر در انگلستان و افرادی مشابه در سایر کشورها، جو خشنونت را در دنیا به این درجه‌ای که امروز شاهد آن هستیم رسانیده است. در این مختصر، غرض ارائه یک مطلب تخصصی پزشکی نیست. منظور نظرم بررسی وقایع اخیر از منظری دیگر و به زبان غیرتخصصی است تا بلکه کمکی باشد که همه هموطنان با یاری همدیگر، برای وطنمان سرنوشت دیگری را رقم بزنیم. همه انسان‌ها و همه جوامعی که آن انسانها را تشکیل می‌دهند، در طول حیات خود فراز و نشیب‌هایی داشته و خواهند داشت. تلاش دارم بعضی نشیب‌ها را در بعضی از افراد جامعه، ریشه‌یابی نمایم تا بعد از تشخیص، درمان بایسته‌ای نمایان و یا ارائه گردد. اعضای هر هسته و هر جامعه، این خود هستند که رهبران آن هسته و آن جامعه را مشخص می‌نمایند حتی اگر آنها انتخابی نباشند. حاکمان یک قوم را خود افراد آن قوم هستند که تبیین و تعریف و تعیین می‌کنند، حتی اگر آن حاکمان در نظامی غیرانتخابی به قدرت برسند و در آن اریکه بمانند. صرف این که وضعیت ایران و ایرانی در سه دهه گذشته، پیوسته بد و بدتر و باز هم بدتر از پیش گذشته است، نشانگر این واقعیت است که همه ما مردم در ساختن و پرداختن فرهنگ مردمسالاری و حقوق‌مندی کم‌کاری کرده‌ایم و تشخیص و درمان ناهنجاری‌ها در سطح افراد و هسته‌ها و در سطح جامعه و ملت، بی‌اشکال نبوده است. گرچه نباید با فرافکنی، نقش خود ما مردم را نادیده گرفت، ولی بخشی از جامعه سیاسی ایران، در این دارو و درمان، کم‌نقش نبوده است و به قول مولوی که گفت:

گفت آن دارو که ایشان کرده‌اند خود عمارت نیست، ویران کرده‌اند

مناسبت این نوشته و **مصاحبه اخیری** (۲۳) با همین عنوان، این بود که بعد از رأی‌گیری خرداد [جوزا] ۱۳۹۲، یکی از هموطنان فلم مصاحبه‌ای را که در تاریخ چهارم اپریل ۲۰۱۲ انجام داده بودم، برایم ارسال نمود. اشاره‌ای هم شد به همین تمثیل در سال ۱۳۸۴ و سپس در خرداد ۱۳۸۸ و در مورد شرکت گروهی از مردم در رأی‌گیری که بعداً منجر به "انتخاب" شدن آقای احمدی‌نژاد و سپس جنبش خودجوش مردمی گردید. در گذشته به روانشناسی فردی و اجتماعی زندانیان پرداخته‌ام و نیز سعی کرده‌ام دوستانی که این شرایط را تحمل کرده‌اند را به نوشتن خاطرات خود از این دیدگاه تشویق بنمایم. بر این باورم که لازم است به روندی که ملتی با سکوت خود می‌پذیرد و با افعال خود اجازه می‌دهد که زندانهای سیاسی دوباره به اشکال دیگری در کشور برپا گردند، عمیقاً مطالعه گردد تا دوباره شاهد این فاجعه نباشیم که زندانیان سیاسی امروز، همچون لاجوردی‌ها، زندانبانان سیاسی فردا بشوند. در همین باب در مورد هموطنانی که داغ و درفش زندانهای سیاسی را تحمل کرده‌اند نیز بحث کرده‌ام. شرایطی که زندانیان سیاسی در رژیم‌های خودکامه سلطنتی خانواده پهلوی و بعد از آن رژیم ولایت فقیه تحمل کرده‌اند، شاید از شدیدترین شرایط تنش و فشار و ترس باشد. مردم اکثراً از ساواک و واواک تصویری مخوف در ذهن خود مصور می‌کنند. این گونه رژیم‌ها تا وقتی که بر اریکه قدرت سوار هستند، درباره قدرت و امکانات امنیتی خود زیاده‌گویی‌های فراوان می‌کنند تا روحیه مخالفان خود را بیشتر تضعیف نمایند. و با این سابقه، وقتی کسی به چنگال مأمورین امنیتی می‌افتد، از همان ابتداء ترس بر وجودش مستولی می‌گردد. هر چه نظام در ایجاد ترس و وحشت در سطح افراد جامعه و بازجو و زندانبان در سطح فرد زندانی سیاسی، موفق‌تر باشد، عمر رژیم طولانی‌تر می‌شود. ولی بعد از فروپاشی، معمولاً دیده می‌شود که نظامی که بر مردم حاکمیت و ولایت داشته، تا چه حد از درون پوسیده بوده است. انکار و کتمان هرگونه شکنجه را در رژیم سلطنتی خانواده پهلوی، توسط عوامل آن نظام شاهد بوده‌ایم.

با مراجعه به قسمت اول این نوشتار، مشاهده می‌شود که شمارگان مطالب آورده شده در دو سرفصل ذیل، تشابهاتی با همین سرفصلها در مورد زندان و زندانی سیاسی دارند. برای درک ساده‌تر مطلب، تلاش کرده‌ام که حتی کلمات و

جمله‌بندی‌ها را هم به گونه‌ای هم‌نوا بیاورم تا خواننده بتواند یکسانی رفتارشناسی بعضی افراد را در شرایط مشابه، راحت‌تر ریشه‌یابی کند و تشخیص دهد. بدون یک تشخیص صحیح، علاج بایسته ناممکن است.

تحلیل روانشناختی بعضی از اعضای جامعه مدنی و جامعه سیاسی، برخی از موارد ذیل را حاکی است:

۱. اعمال روش‌های: تحقیر؛ ارباب؛ توهین؛ پیدا کردن نقاط ضعف و فشار بر آنها؛ خرد کردن شخصیت ملی.
۲. محدود کردن اخبار و اطلاعات در سطح کشور و انتشار سوءاطلاعات و ضداطلاعات. در این شرایط تلقین‌پذیری افراد جامعه آسان‌تر می‌گردد.
۳. اطلاعات و اخبار فقط به صورت یکجانبه و مغرضانه به مردم داده می‌شود. پروپاگندا و فعالیت رسانه‌ی وسیع جهت مغزشوئی، نه تنها در ایران بلکه در سطح جهان.
۴. نظام مکرراً مردم را از سرنوشت بدتری که منتظر آنها است می‌ترساند و مردم را به جایی می‌رساند که خود این وظیفه را به عهده می‌گیرد و به خود و سایرین این ترس را القاء می‌کنند که هر چند وضع موجودشان فوق‌العاده بد است ولی آینده بسیار بدتر خواهد بود، مگر آن که به منویات رژیم، گردن نهند.
۵. نظام با روشهای مختلف و متفاوت به جامعه سیاسی و مدنی فشار می‌آورد تا هرچه بیشتر آنها را از انجام عملی در حال یا آینده منصرف کند.
۶. نظام با روشهای مختلف و متفاوت به جامعه سیاسی و مدنی فشار می‌آورد تا سرنوشتی را برای هر یک از اعضای این جوامع مهندسی کند که درس عبرتی برای دیگران باشد.
۷. با منزلت‌زدائی، شأن‌زدائی و کرامت‌زدائی و توهین‌های مکرر و همراه با ارباب و آزارهای اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی و سیاسی، کم‌کم به مردم احساس واکوردگی و سرخوردگی دست می‌دهد و شروع به سرزنش خود می‌کنند. کم‌کم به آرمان‌های خود و نظام ارزشی خود مشکوک می‌شوند و به تدریج از سر مواضع خود به عقب گام برمی‌دارند و هر زوری را در کشور و یا حتی در خارج از مرزهای کشور می‌پذیرند.
۸. نظام تلاش دارد که به مردم بیاوراند که هر دو از یک جنس هستند ولی قدرت‌مداران و دولتمردان در مقامی رفیع‌تر و والاتر قرار گرفته‌اند. این بخصوص در مورد قدرت‌مداران و دولتمردانی که در مقام "قدرت خوب" و یا "دیکتاتور صالح" قرار می‌گیرند صدق می‌کند. هر چه مردم بیشتر متقاعد شوند که همه و یا بعضی از قدرت‌مداران بشرهائی از جنس خود آنها هستند که در مقام رفیع‌تری قرار گرفته‌اند، میزان فرمانبرداری و همکاری ملت با دولت بیشتر می‌شود.
۹. رژیم شرایط را طوری مهندسی می‌کند که عشق و دوستی‌ها در میان مردم کمتر، و نفرت و دشمنی‌ها زیادتیر شود. تشویق به همکاری با جاسوسی کردن علیه بقیه مردم، بدون مغزشوئی و احساس نفرت از دیگران مهیا نمی‌گردد.
۱۰. دولت به ملت می‌بیاوراند که اگر به خواسته‌های وی تسلیم شود، وضعیت او بهتر خواهد شد و یا لاقلاً از ایجاد وضعیت بدتری جلوگیری خواهد گردید. ولی همیشه هر تسلیمی، اجبار به تسلیم‌های بعدی را با ابعادی بیشتر در پی خواهد داشت. نظام سرکوب و خفقان موفق می‌شود که با روشهای مختلف از خود مردم به عنوان ابزاری برای تخریب بیشتر استفاده کند. مثلاً اگر رژیم موفق شده است که ملت را حاضر به انفعال و سکوت در مقابل اعدام‌های روزهای اول بعد از انقلاب ۱۳۵۷ کند، نظام مطمئن می‌شود که ملت در مقابل کشتارهای دهه شصت هم منفعلانه سکوت خواهد کرد تا سرانجام به اوج آن فاجعه ملی در تابستان ۱۳۶۷ برسد.

۱۱. تحمیل دائمی سخت‌گیری‌های شدید و بی‌مورد. ایجاد جو تنش و فشار و ناآرامی‌های مداوم. متهم کردن مردم به اتهامات دروغین ولی سنگین برای ایجاد رضایت تدریجی در آنها برای "انتخاب" بین گزینه‌های بد و بدتری که نظام به جامعه تحمیل می‌کند. نظام اتهام جاسوسی، تهاجم فرهنگی و فحشاء و فساد را به اکثر جوانانی که مثلاً چند تار مویشان پیدا است و یا لباس آستین کوتاه پوشیده‌اند وارد می‌کند. بدین ترتیب و با توجه به محیط کشور و فشارهای عمده‌های قدرت، مردم خود را مجبور می‌بینند که برای رهائی خود از سرنوشتی بدتر، به سرنوشتی بد تسلیم شوند. مسأله تحمیل حجاب اجباری، که با شعار موهن "یا روسری، یا توسری" شروع شد، مثالی از این دست است. گرچه بسیاری از متخصصان این رژیم و یا خانواده‌های آنها و نیز حتی بعضی مراجع بیشتر در نهان و گاهی در آشکار گفته‌اند، حجابی که رژیم به جامعه تحمیل می‌کند، اگر هم مبنای دینی داشته باشد (که ندارد!) جنبه سیاسی گرفته است و نه عقیدتی. بسیاری از کسانی که در خیابانها برای این بهانه مورد تعرض قرار می‌گیرند که مثلاً چند نفری در خیابان آنها را دیده‌اند، حجاب پوشیده‌تری دارند تا پوشش و آرایش بعضی کسانی که در تلویزیون جمهوری اسلامی توسط میلیونها نفر دیده می‌شوند. اخیراً آرایش و پوشش بعضی از اعضای خانواده آقای خمینی را هم در شبکه‌های اجتماعی و رسانه‌های مردمی دیدیم. علی‌رغم اینها همه، باز هر وقت که رژیم به بحران‌سازی و تنش‌آفرینی نیاز پیدا می‌کند، چه بهانه‌ای ساده‌تر از افزایش سخت‌گیری‌ها در باره حجاب برای توهین و تحقیر جامعه و اجبار انتخاب بین چادر و مقنعه (با انتخاب شدن آقایان ناطق‌نوری و یا احمدی‌نژاد و یا جلیلی) و یا روسری و نمایان شدن چند تعداد بیشتر از گیسوان (با انتخاب شدن آقایان خاتمی و یا روحانی)

۱۲. نظام با روشهای گوناگون تلاش دارد که مردم را متقاعد کند که مجبور و ملزم هستند که فقط و فقط مابین دو روش متفاوت و چه بسا اکثراً متضاد، یکی اخلاقی و دیگری ضداخلاقی، که توسط نظام به افراد ارائه می‌شود، یکی را انتخاب نمایند. به ملت این‌طور تلقین می‌گردد که غیر از گزینه‌هایی که نظام در مقابل مردم قرار می‌دهد، راه دیگری موجود نیست و ملت چاره‌ای به جز انتخاب آنها ندارد. در عین حال، این مطلب هم القاء می‌گردد که نیت مردم مهم نیست بلکه این عمل آنها است که مورد نظر است. این که مثلاً مردم واقعاً از ته دل به رأی خود که در صندوق "انتخابات" می‌اندازد معتقد و باورمند باشد یا نباشد، برای نظام اصلاً مهم نیست. مهم آن است که این کار مطابق میل نظام انجام شود تا رژیم بتواند مشروعیت لازم را به افکار عمومی در ایران و در دنیا نشان دهد.

۱۳. شرایط کشور باعث می‌گردد که بعضی از مردم خود را در این نقطه محبوس می‌بینند که بیش از دو راه برایشان باقی نیست. یا باید تصمیم بگیرند که آیا حاضر هستند تسلیم رژیم شوند و یا حاضر هستند به ادامه شرایط بدتر تن در دهند. و این تصمیم علی‌رغم آن است که به وضوح می‌بینند هر زمان که تسلیم شده‌اند سرنوشت بهتری پیدا نکرده‌اند. در سه دهه عمر رژیم ولایت فقیه، تصمیم ملی همیشه انتخاب بد برای فرار از بدتر بوده است، ولی متأسفانه همیشه وضعیت ناشی از این ترس، به بدتر از هر دو و باز به بدتر از آنها رسیده است. به لحاظ روانشناختی بعضی از افراد جامعه به این باور می‌رسند که اصلاً مقصر خود آنها هستند که سرنوشتشان تحمل این سختی‌ها گشته است و این خود آنها هستند که خشونت رژیم را باعث شده‌اند. این فرهنگ ایرانی است... و این دین ایرانی... و این انقلاب بوده است و... که باعث استقرار و استمرار این رژیم شده است.

۱۴. بعضی از مردم به نقطه‌ای می‌رسند که عمیقاً و واقعاً باور می‌کنند که اصلاً راهی (انقلاب، ... دین، ...) را که انتخاب کرده‌اند از ابتداء غلط بوده است.

۱۵. در بعضی از مردم با افزایش فشارها ممکن است قسمتی و یا مجموعه‌ای از حالات روحی روانی ذیل به وجود آید:

- a. قدرت بررسی و ارزیابی و ارزشیابی و نقادی به تدریج و به شکلی غیر ملموس، مخدوش می‌گردد.
- b. به وجود آمدن شک و تردید در باورها و آرمانها و عقاید
- c. احساس تنهایی و بی‌کسی و بی‌پناهی. حس فراموش شدگی، تنها گذاشته شدگی و رهاشدگی
- d. آماده شدن برای پذیرش اطلاعات نادرست از منابع خبری رژیم و شست و شوی مغزی
- e. به طور ناخودآگاه اجازه دادن به نظام برای همراه کردن مردم در روند جایگزین کردن سیستم جدید عقیدتی مطابق میل قدرت حاکم (=مرام‌آموزی)

۱۶. مطرح نمودن موضوعات متفاوت و چه بسا بی‌ربط و نامرتب برای ساختن جو روانی تنش و ایجاد بحرانی بعد از بحرانی دیگر در کشور.

۱۷. نمایش قدرت رژیم برای یادآوری قدرت و سلطه و کنترل وی بر مردم (مانند حجاب اجباری)، و جر و بحثهای اجتماعی و رسانه‌ئی بی‌پایان توأم با بی‌خوابی در اثر اضطراب و افسردگی و فشارهای شغلی و معیشتی و خانوادگی، و جدلهای تکراری و فرسایشی در جامعه، تهدید و تحدید و خشونت در صورت عدم حرف‌شنوی و همکاری و تشویق و ترغیب در صورت باب میل نظام عمل کردن (خاصه‌خرجی و ویژه‌دهی و تشویق به رانت‌خواری).

۱۸. شرایط کشور، بعضی از مردم را مجبور می‌کند که به لحاظ روحی و روانی و در انفعال کامل اسباب دست رژیم شوند و خود را پیوسته ناگزیر از "انتخاب" بین بد و بدتر ببابند. در این حالت روحی و روانی، هیچ گونه خوبی به چشم یک فرد منفعل و "شکسته"، نمی‌تواند بیاید. تصور هر گونه ابتکاری برای خوب و خوبتر شدن وضع موجود و بهتر و بهتر شدن سرنوشتش برای وی غیرممکن می‌نماید. در اضطراب و افسردگی هر بدی را که رژیم جلوی بیندازد برای اجتناب از بدتر، می‌پذیرد و در این راه اخلاقیات و اصول خود را هم زیر پا می‌گذارد و خود را برای بقیه هم توجیه می‌کند و برای منزوی و تنها نماندن، همه آن دروغهایی را که به خود گفته است تا که راضی شود خلاف فطرت و باور خویش عمل کند، به سایرین هم اشاعه می‌دهد و مستخدم بی‌چیره و مواجب نظام می‌شود و با خودسانسوری سعی در سانسور دیگران می‌کند و تلاش می‌کند که سایرین را هم در زندان خودساخته "انتخاب" بین بد و بدتر اسیر کند. بعضی از این دست مردم در این وادی گوی سبقت را از رژیم هم می‌برند و دیده شده است که در تخریب هموطنانی که راه مقاومت و عدم انفعال را پیش گرفته‌اند و بر روی اصول خود ایستاده‌اند، از رژیم سنگدل‌تر بوده‌اند و حتی در ترور شخصیت و فحاشی و نسبت دادن دروغ در باره آنها، داوطلبانه فعالیت کرده‌اند.

۱۹. مردم خود را با دو برخورد مواجه می‌بینند: "قدرت بد و قدرت خوب". دیده می‌شود که شرایط روحی روانی که مردم به آن می‌رسند، که در جامعه سیاسی بیشتر از جامعه مدنی مشهود است، در بعضی موارد حتی آقای رفسنجانی و آقای خاتمی را "قدرت خوب" و یا "سیاستمدار خوب" می‌بینند و به آنها پناه می‌آورند و باب میل آنها رفتار می‌کنند. در صورت انفعال بیشتر مردم، احتمال دارد در بر همین پاشنه بگردد و به این ترتیب از بعضی این افراد نباید تعجب کرد که چهار سال دیگر در هنگام رأی‌گیری برای مقام ریاست جمهوری، و برای اجتناب از یک بدتری، بروند و مثلاً زیر پرچم آقای احمدی‌نژاد سینه بزنند و بدون احتیاج به محلی آقای مشائی، وی را برای دور سوم به مقام ریاست جمهوری برسانند تا گرفتار بدتر از احمدی‌نژاد نگردند!

۲۰. در اثر فشارها، بعضی از اعضای جامعه مدنی و جامعه سیاسی به درجات مختلف واکنشهای ذیل را نشان می‌دهند:

- a. تظاهر به پذیرفتن سیستم ارزشی و نظام عقیدتی رژیم
 - b. انفعال و بی‌تفاوتی و سکوت نسبت به آرمان و آرمان‌مندی و آرمان‌مدان و حتی تقبیح و تخریب آنها
 - c. تجدید نظر غیرارادی و ناخودآگاه در ارزشها و باورها
 - d. نوشتن نامه‌های عفو و ابراز پشیمانی و اعتراف جلوی دوربین علیه خود و دیگران
 - e. درجات مختلفی از تسلیم در بعضی از مردم، به شکل خدمتکاری بدون جیره و مواجب رژیم
- با جست و جو و تلاش برای نمایان گشتن ریشه‌ها و علت‌های ناهنجاری‌ها در گونه‌های حاد و شدید و تشخیص آنها، حرکت در جهت گذار به هنجارها آسانتر می‌گردد. راه حل و درمان اصلی، خشونت‌زدایی و بی‌اثر کردن ابزار کار قدرت است. هر کدام از ما و هسته‌هایی که در آنها به نوعی در ارتباط و تعامل هستیم، اگر با امید و اعتماد به نفس به بررسی هر کدام از عوامل شماره شده در فوق و تفکر در آنها بپردازیم، به سادگی به ابتکار و خلق تعداد فراوانی راه حل خواهیم رسید. مگر آن که به آن درجه از انفعال و خودتخریبی و خودزنی و خودسانسوری رسیده باشیم که حتا فکر کردن به این موضوعات را هم در توان خود و هسته‌ای که می‌توانیم با یکی دو نفر از بستگان و دوستان خود تشکیل دهیم، ندانیم.

نکات و پیشنهاداتی چند برای افراد و هسته‌های علاقه مند به سرنوشتی خوب و خوبتر برای ایران و ایرانی:

۱. میزان زورپذیری یک فرد منفعل و مضطرب و افسرده، از یک فرد مقاوم و مبتکر و امیدوار بسیار فراتر است. جامعه‌ای که البته از افراد تشکیل می‌شود، بر همین منوال نمایش می‌یابد.
۲. فشاری و تنشی که در روح و جسم یک فرد منفعل و مضطرب و افسرده از یک ناملایمت احساس می‌گردد به مراتب بسیار بیشتر از دردی است یک فرد مقاوم و مبتکر و امیدوار با دقیقاً همان ناملایمت احساس می‌کند.
۳. سرپیچی از تسلیم و خودداری از تن دادن به پذیرش این تلقین و مغزشوئی که: هیچ راه حلی نیست.... و قضا و قدر بوده است.... ما را یارای مقابله با قدرت داخلی نیست.... قدرتهای خارجی اینگونه می‌خواهند و کار انگلیس و امریکا و اسرائیل است و کاری از دست ما بر نمی‌آید....
۴. سرپیچی از تسلیم و انفعال، و پرهیز از تن دادن به پذیرش این تلقین که جرم زندانی بسیار بزرگ و غیرقابل بخشش و تخفیف است.
۵. سرپیچی از تسلیم و انفعال و خودداری از تن دادن به پذیرش این تلقین و مغزشوئی که مردم بی‌عرضه و ناتوان هستند و سرنوشتی که دارند قابل تغییر نیست. پافشاری بر بی‌عرضه و ناتوان نبودن مردم و تلاش برای اثبات آن به خود و به هرچه بیشتر از افراد جامعه.
۶. سرپیچی از تسلیم و انفعال و اجتناب از تن دادن به پذیرش این تلقین و مغزشوئی که عدم پی‌گیری موضوعات مربوط به ملت بهترین راه حل است و این سکوت و بی‌عملی، به نفع خود و دیگران است. زدودن هراس و وحشت از دل خود و دیگران در مقابل تهدیدات و تحدیدات عمده قدرت که خواهان عدم پی‌گیری و سکوت و انفعال هستند و این حکم که مسائلی که به آنها مربوط نیست را "اینقدر کشش ندهند" (به قول آقای خامنه‌ای، در مورد پی‌گیری فسادهای مالی..)
۷. سرپیچی از تسلیم و انفعال، و فشار به هر مرجع و هر بخشی از نظام برای احقاق حقوقی که خود این نظام برای افراد، لاقابل بر روی کاغذ در نظر گرفته است.

۸. سرپیچی از تسلیم و انفعال و خودداری از تن دادن به پذیرش این تلقین و مغزشوئی که مصلحت نیست که در باره وضعیت ملت و کشور حرفی زده شود. استفاده از توانائی افکار عمومی و تلاش برای اطلاع رسانی و رسانه‌ای کردن وضعیت جامعه. این روزها "اصلاح‌طلبان" با بی‌پروائی، مردم را به سکوت و عدم مطالبه‌گری از حکومت آقای روحانی می‌خوانند، این یکی از ظلم مردم به رهبر در "فتنه ۱۳۸۸" گفت و این یکی داوطلب شد که طناب را بر گردن "سران فتنه" بیندازد!

۹. باور به مردم و باور به خود و اعتماد به نفس دادن به خویش و دیگران به خصوص افرادی از جامعه سیاسی و مدنی که به علت ضعف‌های شخصی، اعتماد به نفس را در سطح فردی و ملی از دست داده‌اند. امید دادن و ایجاد شادی و نشاط کردن در خود و سایرین، به جای منع و سرزنش کردن خود و دیگران. درمان، و در صورت بی اثری معالجه، طرد و منزوی کردن آن دسته از "اپوزیسیون" که در جهت تخریب روحیه مردم و ایجاد انفعال و بی‌خیالی و بی‌مسئولیتی مردم تلاش می‌کنند.

۱۰. مراعات آسیب پذیری روحی و روانی اعضای منفع‌جامعه سیاسی و مدنی، درک احساسات آنها در خودتخریبی... شرم... شکست... سرزنش... انزوا... سکوت... و تلاش و همکاری در ترمیم آن.

۱۱. سرپیچی از تسلیم و انفعال و تن دادن به پذیرش این تلقین و مغزشوئی که رژیم بنا بر حکم جبر و تقدیر بر جان و مال و ناموس ملت واقعاً ولایت مطلقه دارد و سرنوشتی جز این برای مردم متصور نیست. نباید لحظه‌ای از یاد برد که رژیم آن مقام الهی و فوق‌بشری که تبلیغ می‌کند را دارا نیست و اکثر عوامل آن و بیشتر مقامات کشوری و لشکری، پشت نقاب خفقان و سرکوب، چه ضعفها و عقده‌ها و کمبودهایی را که نمی‌پوشاند.

۱۲. سرپیچی از تسلیم و انفعال و اجتناب از تن دادن به پذیرش این تلقین و این تضعیف روحیه و مغزشوئی که رژیم، آن گونه که تبلیغ می‌شود، یک ابرقدرت است. عمال سرکوب در حقیقت افرادی بی‌کفایت و از همه کار ناتوان هستند در یک شغلی مستخدم هستند و ماتحت یک گروه افراد بی‌کفایت و از همه کار ناتوان دیگری هستند. در محیط سراسر خشونت رژیم، هر مافوقی به ماتحت خود زور می‌گوید و خشونت می‌ورزد. با یادآوری و تکرار این واقعیت در اذهان، مقابله و شکست دادن این عمه قدرت، با ابتکار در روشهای خشونت‌زدا آن قدرها هم که تبلیغ می‌کنند مشکل و یا لااقل غیرممکن نیست و با عرفان به این حقیقت، انسان روشهای ابتکار و خلق راه حل برای بهبود وضعیت را به خود گشوده‌تر مینماید.

۱۳. سرپیچی و امتناع از اعتماد کردن و نزدیک شدن به عوامل قدرت داخلی چه در داخل و چه در خارج دولت و حيله و تلاشهایی که رژیم در این جهت اعمال می‌کند. هر قدرتمداری و دولت‌مردی در این نظام، حال چه اینکه در داخل دولت و یا اینکه در خارج از آن باشد، و یا حتی اینکه یک "دولتمرد خوب" و یا یک "دیکتاتور صالح" باشد، بر اساس نیازهای متفاوتی که آنها برای حفظ نظام دارند، شغلش این گونه ایجاب می‌کند به هر طریقی که شده، از ملت یک برده مطیع بسازند. بیاد دارم که در یکی از مبارزات انتخاباتی، آقای رفسنجانی که به طور مستقیم و یا غیرمستقیم، در همه کشتارهای رژیم نقش داشته است ابراز کرد که (نقل به مضمون): "در اوایل انقلاب به من مقام قضائی را پیشنهاد کردند ولی من به دلیل اینکه دلش را نداشتم که کسی را به زندان ببندم، نپذیرفتم!!!!!!". باید پرسید که چطور می‌شود که بعضی افراد باز در سال ۱۳۹۲ و قبل از رد صلاحیت برای شرکت در "انتخابات" ریاست جمهوری، وی را "ناجی ایران" خواندند و زیر بیرق او به خواندن تعزیه عدالت اجتماعی و مردم‌سالاری و جمهوری خواهی و لائیسیته و سکولاریسم و اخلاق‌مندی و..... پرداختند! تا این سوال و پرسش‌هایی از این دست، به وضوح و بدون سانسور و

خودسانسوری در جامعه مطرح نشوند و مورد بحث قرار نگیرند، بعید است که بتوانیم تحقق بیش از یک قرن آرزوی مردمسالاری را در میهن شاهد باشیم.

۱۴. سرپیچی از تسلیم و انفعال و پرهیز از تن دادن به پذیرش این تلقین و مغزشویی که "مردم در دست رژیم، از جنازه در دست غمّال بی‌اختیارتر هستند". افراد منفعل می‌تواند با مسلط شدن بر اعصاب خود، ابتکار عمل را از نظام در عملیات روانی و تضعیف روحیه، به طور کلی و یا لاقلاً به میزانی نسبی بگیرند. با تدبیر و ابتکار در روشهای خشونت‌زدا، و با سرپیچی از تمکین در نحوه و روند اداره کشور و ایجاد وقفه و اختلال در آن، افراد و هسته‌ها لاقلاً می‌تواند امکان باز شدن روزنه‌هایی را در بهبود سرنوشتشان فراهم نمایند. برخلاف تبلیغ و تلقین، دست عناصر سرکوب و عمل‌های زور و قدرت همیشه در میزان و نحوه اعمال فشار بر مردم باز نیست. با افزایش فعالیتها و با هرچه فراگیرتر شدن جنبش خودجوش و با کمک گرفتن از افکار عمومی داخلی و خارجی، دست رژیم و عوامل سرکوب و خفقان، بسته‌تر هم می‌شود.

۱۵. ابتکار و شکوفا کردن خلاقیت برای استفاده از هر فرصتی برای یادآوری به خود، و در عین حال با توسل به روشهای خشونت‌زدا، یادآوری به غمّال رژیم که دلیل واقعی گرفتاری مردم در شرایط بد و بدتر فعلی و سرکوب و خفقان ملت، در واقع این نیست که مردم بنا بر تبلیغ و تلقین رژیم "جمهور گوسفندان" هستند و نه "جمهور شهروندان" و نظام و "ولایت مطلقه فقیه و مقام معظم رهبری" و سایر عمل‌های قدرت، واقعاً نمایندگان خداوند و امام زمان در روی زمین هستند. رژیم در تخریب روحیه یک فعال سیاسی و توهین به او و نقض حقوق و کرامت و منزلت او بیشتر می‌کوشد تا یک فرد منفعل. اگر چه یک فردی که به علت انفعال و ترس، در زندانی خودساخته محبوس شده است هم باید از همه منزلتها و کرامتها و حقوق بشر برخوردار باشد، ولی یک فعال سیاسی به علت مسئولیت‌پذیری و عدم پذیرش خشونت و سرکوب است که در مخصصه قرار می‌گیرد و باید این مهم را مرتب به خود و به دیگران و به خصوص به افراد منفعلی که وی را از این گونه فعالیتها برحذر می‌دارند، یادآوری نماید. باید از هر روش خشونت‌زدائی استفاده شود و به کارگزاران رژیم و مستخدمین نظام یادآور شد که آنها در واقع خود را ناتوان به کسب روزی آبرومند یافته و برای گذران امور معیشتی به ویژه‌خواری و به این شغل پلید و کثیف تن داده‌اند و این عمل‌های رژیم هستند که کرامت و منزلت و شئون انسانی را در واقع خودشان از خویش گرفته‌اند.

گفته شد که آقای خلخالی وصیت کرده بود که دست‌خط آقای خمینی را راجع به احکام اعدام‌هایی که او مرتکب شده بود در کفن وی بگذارند که در آن دنیا مدرک مستند نشان بدهد که برای آن همه وحشی‌گری، فتوا و دستور از "مرجع عالی قدر" داشته است. ادعای "مامور و معذور" بودن شکنجه‌گران و ماموران امنیتی و سرکوب، همه به همان مسخره‌گی است ولی همه یک واقعیت را حاکی است، و آن اینکه همه آنها آن تصویری که خود از خویش، و زورمداران از آنها در اذهان ترسیم می‌کنند نیستند. وصیت‌نامه منصوب به آقای لاجوردی هم تفکرانگیز است. آنچه به امثال سعید امامی رفت و آنچه با امثال سعید مرتضوی می‌رود و خواهد رفت، بیش از آنکه موجب خوف و درس عبرتی برای سایر نیروهای سرکوب و خفقان باشد، می‌تواند و باید برای همه مردم، چه در بیرون دیوارهای زندانها و چه در داخل زندانها و در زیر شکنجه و خشونت، مقاومت‌آفرین و نیروزا باشد. با یادآوری این واقعیت‌ها است که غم انفعال، در سطح افراد و در سطح ملی، جای خود را به شادی زندگی می‌دهد، شادی باور به خود و باور به هموطن خود.

چون تو را غم شادی افزودن گرفت....روضه جانان گل و سوسن گرفت
آنچه خوف دیگران، آن امن توست....بط قوی از آب و مرغ خانه سست

با تلقین و القای خوف و غم به خود و دیگران و با شکسته شدن روحیه زندانی است که بازجو می‌تواند دروغ فوق بشر بودن خود و ولی فقیه را به خود و به دیگران تلقین کند. با ایستادگی و اعتماد به نفس فردی و ملی است که پایه‌های شخصیت متزلزل عمال این رژیم سست‌تر می‌شود و اسلحه در دست سرکوبگر، بی‌اثر می‌گردد. انفعال و سکون غمناک است و مخوف. با ابتکار و خلاقیت، ما مردم و هسته‌هایی که در آنها فعال می‌شویم، با جنبش خودجوش و خودانگیخته، با خشونت‌زدائی، خوف و اضطراب و غم و افسردگی فردی و ملی را با افزون شادی‌ها، می‌توانیم از خود دور کنیم. در این روزگاری که جهان دستخوش تحولاتی عظیم است، ایران ما را غم انفعال و خوف جنبش در بر گرفته است. امیدوارم که با کمک همدیگر، ضعف‌هایی را که هر انسانی و همه ما انسانها داریم را، از جمله، با یادآوری مطالب این نوشته به خود و دیگران، به توانائی و نیرو متمایل کنیم. برآزنده ایران و ایرانی، این نیست که با کمکاری و انفعال ما بر وطن و هموطن می‌رود.

بعضی مراجع:

- 1- <http://www.rahesabz.net/story/35811/>
- 2- https://www.aclu.org/files/kyr/kyr_farsi.pdf
شهروندیاری:
(آنچه باید از شکنجه سفید، سلول انفرادی و بازجویی دانست) -3
<http://www.youtube.com/user/shahrvandiyar>
(آنچه باید از شکنجه سفید، سلول انفرادی و بازجویی دانست) -4
<http://www.youtube.com/watch?v=I5lbE0BQRd8>
5- http://www.youtube.com/watch?v=6Q5U-bG_ktY (ویدیوی آموزشی: "انفرادی را چگونه آسانتر تحمل کنیم؟")
6- http://www.youtube.com/watch?v=6Q5U-bG_ktY (ویدیوی آموزشی: "انفرادی را چگونه آسانتر تحمل کنیم؟")
7- <http://shahrvand-yar.com/media/3352>
8- <http://www.youtube.com/watch?v=I5lbE0BQRd8> ("روشهای مقابله با بازجویی و ترفندهای آن")
9- <http://www.youtube.com/watch?v=I5lbE0BQRd8> ("روشهای مقابله با بازجویی و ترفندهای آن")
10- <http://mohammadjafari.com/dateien/EWIN-Zendan-149s-A4-Internet-220508-eBook.pdf>
11- <http://mohammadjafari.com/dateien/Ewin-Jameehshenasi%20Zendani-o-Zendanban-A4-160s-220508-eBook.pdf>
12- <http://mohammadjafari.com/dateien/27112012/Karpaziri-MJ-261112-V2025-Chap-.pdf>
13- <http://ccrjustice.org/ifanagentknocks>
14- http://ccrjustice.org/files/CCR_If_An_Agent_Knocks.pdf
15- <http://www.shereno.com/5/20/237.html>
تماشای این فیلم‌ها، باید با دید یک روانپزشک توام باشد، هشدار می‌دهم که از این منظر هم بررسی آنها دل‌رنج است.
16- <http://youtu.be/b8n2c-GZHMQ> (شیوه های بازجویی و برخورد با متهمین سیاسی در ایران 1/6)

- 17- شیوه های باز جوئی و برخورد با متهمین سیاسی در ایران (2/6) http://youtu.be/_T0Rd9dJBG0
- 18- (شیوه های باز جوئی و برخورد با متهمین سیاسی در ایران (3/6) <http://youtu.be/rWrHWGatYFU>
- 19- (شیوه های باز جوئی و برخورد با متهمین سیاسی در ایران (4/6) <http://youtu.be/eoiO6fYGRM8>
- 20- (شیوه های باز جوئی و برخورد با متهمین سیاسی در ایران (5/6) <http://youtu.be/Pn1THfmBsOk>
- 21- (شیوه های باز جوئی و برخورد با متهمین سیاسی در ایران (6/6) <http://youtu.be/ZvypAw34bk4>
- 22- <http://shahrvand-yar.com/media/2430>
- ۲۳- https://www.youtube.com/watch?feature=player_detailpage&v=Zfdepau90Gc#t=0